12
09
19
۵شنبه
۲۱ شهریور ۱۳۹۸
۱۲ محرم ۱۴۴۱
شماره ۲۹۲۰

روایت

شیما سیدی

عزاداری و کوچه مادربزرگ

به محرم که فکر می کنم، نمی توانم از کوچه پس کوچه های اطراف خانه مادربزرگم دور شوم؛ خانه‌ای که عطر حرم از جلوی در حیاطش زیر دماغت می‌زد و تو را با خود همراه می کرد تا دلت را بعد از چند دقیقه پیاده‌روی به بارگاه امن امام رضا(ع) گره بزند. محرم که می شد، صدای طبل دسته های عزاداری از داخل خانه به گوش می‌رسید و کافی بود چند قدم تا سر کوچه بروی تا فوج عزاداران را تماشا کنی؛ دسته هایی که در آن بزرگ و کوچک، زنجیره‌ای انسانی تشکیل می دادند و زنجیرزنان و سینه‌زنان در صفی منظم به سمت حرم سرازیر می شدند. مرور خاطراتش هم حس خوبی به جانم می‌اندازد؛ البته هنوز هم تکرار می شود، اما ترسی عجیب از کوچه‌ای که روزگاری می پرستیدمش، به جانم نشسته است و نمی گذارد هنوز هم بعد از ۲۰سال نزدیکش شوم. با وجود تمام تقلای مغزم، تلاش برای محو خاطره تلخش در طول این سال ها، بی‌فایده بوده است. مادربزرگم فوت کرد، خانه‌اش را هم فروختند، اما هنوز آن کوچه، کابوس من است؛ کوچه‌ای که دریای خون شده بود؛ خون شتری که جلوی چشمانم با گردنی بریده درمیان جمعیت، خودش را به این‌سو و آن‌سو می‌زد. صبح آن روز را خوب به خاطر دارم. مثل تمام عاشوراها باترس و استرس صبحگاهی آغاز شد؛ ترس از اینکه مبادا دیر حرکت کنیم و پشت خیابان هایی که معمولا بعد از ساعت ۸صبح از ترافیک، قفل؛ ساعت ۹ یک طرفه و درنهایت هم بسته می شد، بمانیم و نتوانیم به خانه مادربزرگ برسیم؛ البته هیچ گاه این اتفاق نیفتاد، اما این ترس همیشه همراهم بود. نمی توانستم عاشورایی را بدون حضور در خانه مادربزرگ تصور کنم. آن روز حدود ۸صبح خانه مادربزرگ بودیم. بعد از یک احوال پرسی کوتاه، برای تماشای دسته های عزاداری راهی شدیم. سر کوچه نرسیده سیل جمعیت، ما را هم به حرکت واداشت تا بیشتر ببینیم و بشنویم. صدای طبل ها، نوای نوحه‌خوان ها و حتی پژواک بلندگو چنان طنینی می انداخت که قلبم را به لرزه درمی آورد. شور خاصی مرا گرفته بود. با دیدن آن جمعیت عاشق، قلب من هم به تپش افتاده بود. عجیب در محرم، همه مهربان تر می شوند. هر یک قدم که می رفتیم، یکی با ساندویچ، یکی با شربت و یکی هم با چای از عزاداران پذیرایی می کرد.

صدای طبل و سینه‌زنی و نوحه‌خوانی یکی از هیئت‌ها که از چهارراه شهدا به‌سمت حرم می‌رفت، توجهم را جلب کرد. با قد کوتاهم برای تماشا، تقلا و سعی می کردم جلو بروم. حاضران که تلاش بی‌وقفه‌ام را دیدند، کمک کردند تا راهم را به جلو ادامه دهم. بالاخره زحماتم نتیجه داد و با کمک عزاداران به جلوی صف رسیدم. هیئت‌ها یکی پس از دیگری با نظم از جلوی ما عبور می کردند و راهشان را به سمت حرم ادامه می دادند. مشغول تماشا بودم که شتری بلندقامت که دو پای پشتش را بسته بودند، در میانه جمعیت تمام توجهم را معطوف خود کرد. از دوروبر شنیدم که می خواهند شتر را قربانی کنند و خیلی طول نکشید که این اتفاق رخ داد. خنجری به گلوی شتر زدند و حجم عظیمی خون فوران کرد. همین قدر کافی بود تا یکی از خاطرات ناخوشایند کودکی‌ام رقم بخورد. شتر بینوابا گردن بریده شروع کرد به دویدن درمیان جمعیت. صفی که تا چند دقیقه پیش چنان نظم داشت که بدون اندکی انحراف روی یک خط مستقیم سینه می‌زد، به‌هم ریخت. من هم با وحشت و کنجکاوی کودکانه، کماکان ناظر صحنه بودم. کسی نمی گفت برویم و خودم هم نمی دانستم هرچه کمتر ببینم، بهتر خواهد بود. تا لحظه جان دادن شتر را تماشا کردم و بعد درمیان دریای خونی که در کوچه منتهی به خانه مادربزرگم راه افتاده بود، قدم زدم؛ قدم‌هایی که تا چند سال بعد مرا از لذت تماشای مراسم عاشورا محروم کرد تا سرانجام توانستم به این بلوغ برسم که دوباره برای تماشای دسته‌ها راهی شوم.

هنوز هم پای برخی کلیپ هایی که بعد از عاشورا در فضای مجازی پخش می شود، توضیح «ذبح شتر» را که می‌بینم، با خود فکر می کنم این رسم عجیب، ممکن است ذهن چند کودک دیگر را درگیر و آن‌ها را چند سال از لذت تجربه عزاداری‌های شیرین حسینی محروم کند؟

پیشنهاد پادکست:
بانوی مهر
با صدای کی می شنویم؟
محمدعلی کریم‌خانی
آهنگ‌سازش کیه؟
آریا عظیم‌نژاد
از کدوم آلبومه؟
ساقی سرمست(۱۳۹۰)
حس‌وحالش چیه؟
آواز عاشورایی، امان از دل زینب(س)

مظهر عشق و اخلاق

بهره‌ای کوتاه از سیره رفتاری و گفتاری امام زین العابدین(ع)

محمدرضا ضیاء

سیره رفتاری، گفتاری و اخلاقی‌ای که از معصومان باقی مانده است و به کار بستن آن ها برای خوب شدن حال معنوی‌مان، همچنین کاراتر شدن در وظایف و نقش‌های اجتماعی‌مان، کاری است که شاید کمتر روی آن تمرکز کرده‌ایم و کمترین توجه ممکن را به آن اختصاص داده‌ایم. به بهانه سالروز شهادت امام زین العابدین (علیه‌السلام)، می خواهیم درباره این جنبه مهم دین با ۲ مناجات فوق‌العاده علی‌بن‌الحسین، در حد وسعمان و در حد فضایی که داریم، حرف بزنیم.

طرح: سید مهدی حسینی

«مناجات دوستداران»، نهایت عشق به خدا

کسی که شیرینی محبت خداوند را بچشد جایگزینی برای آن پیدا نخواهد کرد و دوست ندارد لحظه‌ای از آن حال و هوا خارج شود و به محض فاصله و درگیری با روزمرگی های زندگی، دلش پر می کشد برای وصل دوباره! قربی که حضرت سجاد از خدایش می خواهد، نزدیکی و وصالی به‌دست‌آوردنی است، نه موهبتی که از غیب هدیه داده شده است. امام زین‌العابدین از دیدن خداوند حرف می‌زند! دیدنی که در موردش می گوید: «رؤیت و مشاهده خداوند، برای بندگان خالص خداوند تحقق می یابد.» بخشی از ترجمه فارسی فرازهای مناجات المحبین یا منجات دوستداران را برایتان آورده‌ایم تا خودتان نخ را بگیرید و به سرچشمه برسید. این سخنان را شاید قبل از این از زبان ادیبان و شاعران، خطاب به عشق‌های زمینی یا آسمانی شنیده باشید. حضرت سجاد علیه‌السلام قرن ها پیش این گونه با خدایش حرف زده است:

«خدایا، نیست که شیرینی محبت تو را چشیده باشد و جز تو آهنگ دیگری کند / [بنده دوستدارت را] به معرفت خویش مخصوصش کرده و برای پرستش و عبادتت او را لایق کردی و در ارادت خویش دل شیدایش کردی و برای مشاهده جمالت انتخابش کردی و رویش را برای خودت از اغیار خالی کردی و دلش را برای محبت خویش فارغ کردی / و به طاعت خود سرگرمش ساختی و او را از بندگان شایسته‌ات گرداندی و برای مناجات خویش انتخابش کردی / ای که انوار قدسش برای دیدگان دوستانش در کمال درخشندگی است و پرتوافکنی های جمالش برای قلوب عارفان زداینده [چرکی ها] است! ای آرمان دل مشتاقان و ای منتهای آرزوی دوستان، از تو خواهم دوستی خودت و دوستی دوستدارانت و دوستی هر عملی که مرا به قرب تو واصل گرداند.»

دست ها به سوی آسمان برای اخلاق

همه ما صحیفه سجادیه را می شناسیم و احتمالا اسم دعای مکارم‌الاخلاق هم به گوشمان خورده است، دعایی که سراسر مفاهیم بلند اخلاقی و یکی از مشهورترین فرازهای صحیفه است. حضرت پس از ستایش خداوند، به زیبایی هر چه تمام تر از معبودش می خواهد از گناه و بی‌اخلاقی های گوناگون حفظش کند. قسمتی از ترجمه دعای مکارم اخلاق را بخوانید:

«بار خدایا، بر محمد و آلش درود فرست و مرا به زیور شایستگان بیارای، و زینت اهل تقوا را در این امور بر من بپوشان: در گستردن سفره عدل، و فرو خوردن خشم، و خاموش کردن آتش فتنه، و جمع کردن پراکندگان، و اصلاح بین مردم، و آشکار نمودن کارهای خوب، و پوشاندن عیوب، و نرم‌خویی و فروتنی و خوش‌رفتاری و وقار، و حسن معاشرت، و سبقت‌جویی به فضیلت، و اختیار کردن تفضل بر دیگران، و چشم‌پوشی از سرزنش دیگران، و بخشش رایگان به غیر مستحق، و گفتن سخن حق هر چند سنگین و گران باشد، و ناچیز دانستن نیکی را در گفتار و رفتارم هر چند زیاد باشد، و بسیار شمردن شر را در گفتار و رفتارم هرچند اندک باشد. و همه این خصلت‌ها را به وسیله تداوم اطاعت، و همراهی با جماعت مسلمین، و فرو گذاشتن اهل بدعت و عمل کننده به رأی ساختگی در دین، کامل ساز.»

شکرگزاری؛ درس بزرگ امام

از مناجات‌های بی‌نظیر امام زین‌العابدین(ع) که بگذریم، بد نیست کمی روی بزرگ‌ترین ویژگی اخلاقی امام درنگ کنیم؛ ویژگی که بر اساس آن لقب «سجاد» را به امام چهارم شیعیان داده‌اند. امام باقر(ع) درباره علت ملقب شدن پدر بزرگوارش به لقب «سجاد» می‌فرماید: «او را سجاد نامیدند، چون هیچ‌گاه نعمتی را به یاد نمی‌آورد، مگر آنکه سجده می کرد؛ هیچ‌وقت آیه‌ای از قرآن را که سجده (واجب یا مستحب) داشت، نمی‌خواند مگر آنکه سجده می کرد؛ خداوند هیچ‌گاه بدی و ناگواری را از او دفع نکرد، مگر آنکه سجده کرد؛ هیچ زمان از نماز واجب فارغ نشد، مگر آنکه سجده کرد؛ هیچ‌گاه بین ۲نفر را اصلاح نکرد، مگر آنکه سجده کرد. [بر اثر فزونی این سجده‌ها] آثار سجده در تمامی مواضع سجود آن حضرت نمایان بود.»

در روزگاری که بسیاری از ما مات و مبهوت زندگی روزمره و زرق و برق‌هایش هستیم و وقتی همدیگر را می‌بینیم، حرفی به‌جز حسرت و گلایه از روزگار از دهانمان خارج نمی‌شود، کاش یادمان بماند که هر چه هست و نیست، از فضل و کرم خداست و کمی شکرگزاری به‌جای غرغر و ناله، هم حال خودمان را بهتر می‌کند و هم حال اطرافیانمان را.

هزار تو

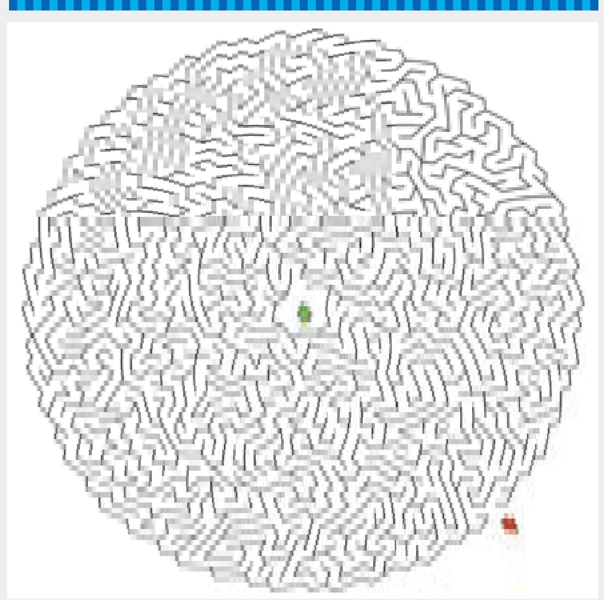

سودوکو پازلی

قوانین سودوکوی پازلی درست مثل سودوکوی معمولی است؛ با این تفاوت که جدول سودوکوی معمولی از ۹ مربع کوچک ساخته می‌شود ولی در سودوکوی پازلی این مربع‌ها به اشکال نامنظمی تغییر شکل داده‌اند. شما باید طوری اعداد یک تا ۹ را در جدول قرار دهید که در هر ستون، ردیف و هر ناحیه (که با خطوط پررنگ مشخص شده است) اعداد تکراری قرار نگیرد.

شماره ۴۶

				۵		۱		
		۹				۴	۸	
	۳				۸			
	۱		۹			۷		
	۴		۳		۵		۲	
		۸			۷		۳	
			۶				۷	
	۷	۲				۶		
		۱		۲				

پاسخ شماره ۴۶

جدول ۲۷۶۷

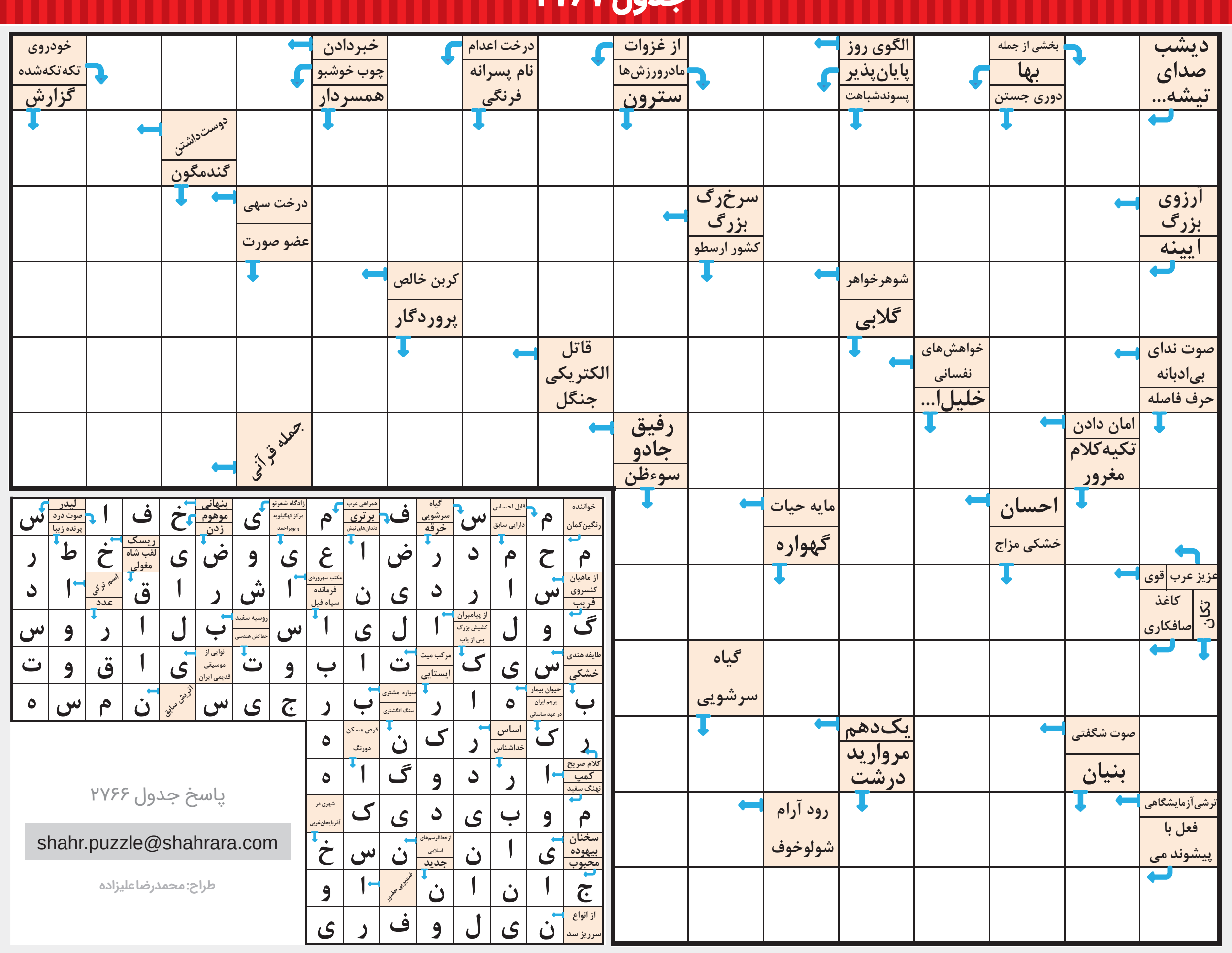

پاسخ جدول ۲۷۶۶

shahr.puzzle@shahrara.com

طراح: محمدرضا علیزاده

روز نوشت‌های شهری

مسافر سنت در هزاره سوم(۲۵)

بهشت اینجاست!

حجت‌الاسلام محمدرضا زائری
کارشناس مسائل فرهنگی

شنبه

داخل مترو مردی میان‌سال جلو می‌آید و بعد از درددل و شکایت از اوضاع اقتصادی و مشکلات جاری، دست می‌کند داخل کیسه نایلونی‌اش و کاغذی که از قبل آماده دارد، به دستم می‌دهد. یک دردنامه است که کپی گرفته و پایینش نشانی و شماره تلفن خودش را اضافه کرده است. وقتی می‌رود، پیرمرد بغل دستی‌ام با لبخندی نمکین می‌گوید: کارش راه افتاد!

لابد با خودش فکر می‌کند من کاره‌ای هستم و الان دارد توی دلش به زیرکی صاحب نامه غبطه می‌خورد که به طرفةالعینی مراد گرفته است! از او می‌پرسم: آن که بتواند کاری راه بیندازد، توی مترو کنار شما می‌نشیند؟

یکشنبه

توی یکی از مناطق بالای شهر با عجله در حال عبور از کنار خیابان هستم که با پیرزنی عصابه‌دست روبه‌رو می‌شوم. هنوز از او نگذشته‌ام که بوی حالت آشفته و احساس چهره درهم‌رفته‌اش به مشامم می‌رسد و صدای بلند ناسزایی که می‌گوید به گوشم؛ فحشی کش‌دار و بی‌ادبانه می‌دهد! با خودم فکر می‌کنم پیرزن هم پیرزن‌های قدیم! احتمالا او هم در همین لحظه با خودش می‌گوید: آخوند هم آخوندهای قدیم!

دوشنبه

در میان پیام‌های گوناگون شب عاشورا، فیلمی کوتاه از آشپزخانه یک هیئت عزاداری می‌رسد، با شماره‌ای ناشناس! هر چه فکر می‌کنم که این فیلم چه ربطی به من دارد، متوجه نمی‌شوم. چند لحظه بعد یک متن اضافه می‌شود که شما ۲۲سال قبل در این حسینیه منبر رفته بودی و امشب به یادت هستیم!

با خودم می‌گویم وقتی خادمان حسینیه بعد از ۲۲سال به یاد یک همراهی باشند، آیا ممکن است صاحبش نفس کشیدن‌ها و سینه زدن‌ها و اشک ریختن‌ها و قدم برداشتن‌ها را از یاد ببرد و فراموش کند؟

سه‌شنبه

راننده تاکسی که می‌فهمد عازم مجلس روضه‌ام، پول نمی‌گیرد! اصرار می‌کنم، التماس می‌کنم! می‌گوید نمی‌خواهی من هم در اقامه عزای امام حسین(ع) سهمی داشته باشم؟

چهارشنبه

چند دقیقه در یک توقفگاه بین راهی ایستاده‌ایم تا از شتاب جاده فارغ شویم و نفسی تازه کنیم. خودرو سفیدرنگی که ۲سرنشین دارد، نزدیک می‌شود و قصد دارد در جای پارک خالی کنار ما توقف کند. سرنشین کنار راننده چهره‌ای مهربان دارد و از دور سبیل پرپشتش توجه مرا جلب می‌کند. وقتی می‌خواهد پیاده شود، در را برایش باز می‌کنم و بی‌مقدمه می‌گویم: برای این هیبت مردانه باید ایستاد! با تعجب نگاهم می‌کند و می‌خندد و بی‌مقدمه هم‌سخن می‌شویم. وقتی برمی‌گردد و می‌خواهند حرکت کنند، به لهجه‌اش اشاره می‌کنم و می‌پرسم: همشهری نیستیم؟ تا می‌فهمد محله اجدادی‌مان یکی است، شعری از مولانا می‌خواند و می‌گوید: بی‌سبب نیست که دل کشش دارد!

می‌خندیم و با نگاه‌هایی پرمهر وداع می‌کنیم. می‌ایستم و دورشدنش را تماشا می‌کنم. سفر به دنیای درون آدم‌ها آسان‌تر و ارزان‌تر از آن است که خیال می‌کنیم! روادیدش محبت است و گذرنامه‌اش صداقت، و هزینه‌ای جز لبخند و مهربانی ندارد!

پنجشنبه

وسط مجلس روضه وقتی چراغ‌ها را خاموش کرده‌اند و همه بر سر و سینه‌زنان گریه می‌کنند، چشمم به دوست و همکاری قدیم می‌افتد که چندی پیش بد و بیراهی نثارم کرده است! در دلم بغض و کدورتی از او نمی‌یابم و همین‌طور که صفای اشک ریختنش را می‌بینم، برایش دعا می‌کنم! شنیده بودم که خداوند در بهشت دل‌های مؤمنان را با هم صاف می‌کند؛ «و نزعنا ما فی صدورهم من غل إخوانا علی سرر متقابلین».

بهشت اینجاست که پویش دل‌ها یک قبله بیش ندارد! بهشت اینجاست که جوی مهربانی جاری است و درختان محبت سایه گسترده‌اند! بهشت اینجاست که برادرانه بر سریر خاکساری و توسل روبه‌رو نشسته‌ایم!

عکس تو عکس

لعنت به سرطان

تصویر یک دختربچه پنج‌ساله که به برادر چهارساله و مبتلا به سرطانش کمک می‌کند تا با تهوع ناشی از شیمی‌درمانی کنار بیاید، دیروز در فضای مجازی منتشر و داغ شد. عکس را مادر بچه‌ها گرفته و فاکس‌نیوز آن را منتشر کرده است. مادر خانواده، این عکس تلخ را گرفته است تا نشان دهد که سرطان چگونه همه افراد خانواده را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد.